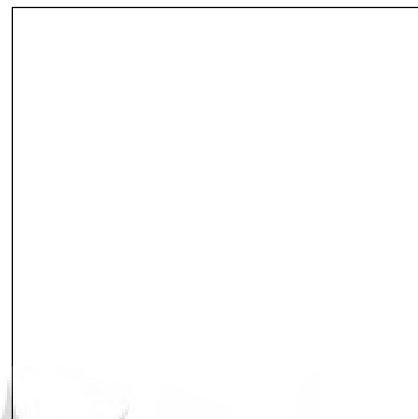


آنچه در پیش روی دارید، تحقیقی است در زمینه مفردات سوره حشر و بررسی معانی اصلی آنها در وضع لغوی و تطورات احتمالی که در طول تاریخ ادبی به خود گرفته است، و سرانجام بررسی نوع کاربرد این الفاظ در زبان وحی که آیا معانی الفاظ در قرآن تابع وضع لغوی است یا تابع یکی از معانی عرفی، و وظیفه مترجمان کلام وحی در برگردان این الفاظ به زبان‌های رایج دنیا چیست؟

به‌رغم خوش‌همتی و تلاشی که هر یک از مترجمان به اقتضای دانش و اوضاع زمانه خود، در ترجمه قرآن نشان داده‌اند، مع الوصف بررسی دقیق ترجمه‌ها حکایت از وجود نوعی ناهمخوانی در ترجمه آیات و مفردات آن دارد، هر چند در هدف همه یک چیز را دنبال می‌کنند. بررسی تطبیقی ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که ترجمه‌های موجود اگر چه پل‌های محکمی در ارتباط فارسی‌زبانان با مفاهیم قرآنی بوده اما بیشتر آنها خالی از نقص نبوده‌اند؛ به عنوان مثال، الفاظ و مفردات قرآنی در انتقال به زبان فارسی تابع یکی از شکل‌های زیر بوده است:

\*. این مقاله، یکجا از سوی نویسنده برای مجله ارسال شده است که به دلیل طولانی بودن آن، در دو بخش چاپ می‌شود. در این شماره، بخش اول آن را از نظر می‌گذرانید. ترجمان وحی



## تحقیقی در زمینه مفردات سوره حشر

[بخش اول]\*

حسینعلی ترکمانی

- ۱- یا به طور کامل به فارسی برگردانده شده است.
- ۲- یا ترجمه‌ها، آمیخته‌ای از عربی و فارسی است.
- ۳- و یا این که اصلاً ترجمه نشده و عیناً در قالب الفاظ اولیه وارد متون ترجمه شده است. افزون بر این نقیصه، در مواردی که مفردات به طور کامل به فارسی برگردان شده خارج از شکل‌های زیر نبوده است:

۱- یا ترجمه‌ها با مفاهیم اصلی کلمه در زبان عربی و لسان قرآنی و عرف شرع انطباق مفهومی و معنوی دارد.

۲- یا بخشی از مفاهیم اصلی کلمه (لغوی یا عرفی) برگردان شده و بقیه مورد غفلت واقع شده است.

۳- یا این که ترجمه صورت گرفته هیچ گونه انطباق و همخوانی با مفهوم یا مفاهیم لغوی و عرفی الفاظ قرآنی ندارد.

چاره چیست؟ عامل ناهمخوانی و انطباق ناپذیری برخی از ترجمه‌های قرآن با مفاهیم اصلی این است که مترجمان در ترجمه نصوص قرآن به هر ابزار و دانشی رجوع نموده‌اند مگر یک مورد، و آن «مفاهیم الفاظ در وضع لغوی یا اصطلاحی» است. این غفلت، مشکل‌های نامعقول و نامطلوبی در برخی از ترجمه‌ها وارد آورده است که هر گاه مورد بازنگری قرار نگیرد و جریان عظیم و مبارک ترجمه و مترجمان همین مسیر را دنبال نماید، آیندگان نیز چنین انتقادی را خواهند نمود.

ما در این تحقیق برای اثبات ضرورت مراجعه مترجمان قرآن به مفاهیم لغوی و عرفی الفاظ و مفردات قرآنی و به منظور دستیابی به ترجمه برتر و فهم بهتر آیات در قالب زبان و ادبیات واسطه، یکی از سوره‌های قرآن را انتخاب نموده و همین هدف را در لابه‌لای الفاظ و تک واژه‌های آن جست و جو نموده‌ایم تا به ترجمه و فهم مطلوبی از آیات نایل شویم. بدین منظور سوره ۵۹ قرآن (حشر) را که از زیباترین و پرواژه‌ترین سوره‌های قرآنی است برگزیده‌ایم و به تحلیل ۱۶ واژه آن از دیدگاه لغت‌شناسان توانمند پرداخته‌ایم. پس از دستیابی به معانی اصلی کلمات، به مقایسه برخی از ترجمه‌های موجود نظر کرده و ضمن تحلیل و داوری در این موارد، ترجمه برتر را ارائه داده‌ایم.

### ■ شیوه تحقیق

هر بار که واژگان سوره حشر را بررسی می‌کنیم، به طور ثابت و مشترک، تناوب زیر را رعایت می‌نماییم: معرفی واژه مورد نظر، معرفی آیه مربوط، معرفی ترجمه‌های مختلف، تحلیل لغوی واژگان، نتیجه‌گیری از تحلیل لغوی، تحلیل ترجمه‌ها، داوری و در پایان، معرفی ترجمه برتر یا پیشنهادی.

### ■ پیشنهادها و راهبردها

به منظور دستیابی به ترجمه برتر از قرآن کریم و تسهیل در فهم بهتر و کامل تر آیات قرآنی، دو پیشنهاد مطرح می‌شود:

- ۱- تا کنون هر چه ترجمه صورت پذیرفته، نتیجه تک نگاری‌های مترجمان بوده است؛ قطعاً اگر سنت نوینی در امر ترجمه قرآن نهاده شود، و با تشکیل لجنه‌های تخصصی امر ترجمه قرآن به صورت گروهی شکل گیرد، نتایج معقول و مطلوبی به دنبال خواهد داشت.
- ۲- لازم است مترجمان و کارشناسان و اعضای لجنه‌های ترجمه بر معانی اصلی الفاظ چه در وضع لغوی و چه در وضع اصطلاحی و عرف متشرعان و مترجمان تسلط یابند تا به ترجمه خود اصالت معنوی بخشند.

### ■ علائم اختصاری

به منظور اجتناب از تکرار اسامی مترجمان، شماره‌های زیر که هر یک دلالت بر ترجمه مستقلی از قرآن دارد و همه آنها چاپ شده است، لحاظ شده است:

#### ○ ترجمه شماره ۱

ترجمه جمال الدین بن حسین خوانساری (متوفی ۱۱۲۵ق)

نام صحیح و کامل این ترجمه چنین است: تاج التراجم یا موائد الرحمن فی ترجمه القرآن که توسط میرزا محمد ملک الکتاب در سال ۱۸۶۷م در بمبئی انتشار یافته است و البته نباید آن را با تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، اثر شاهفور اسفراینی اشتباه کرد.

#### ○ ترجمه شماره ۲

ترجمه قرآن، عبدالمحمد آیتی

○ ترجمه شماره ۳

ترجمه قرآن، مهدی الهی قمشاهی

○ ترجمه شماره ۴

ترجمه قرآن، محمدکاظم معزی

○ ترجمه شماره ۵

ترجمه قرآن، بهاءالدین خرمشاهی

○ ترجمه شماره ۶

ترجمه قرآن، محمدباقر موسوی همدانی برگرفته از ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن

○ ترجمه شماره ۷

ترجمه قرآن، کاظم پورجوادی

□

اکنون به بررسی تطبیقی ترجمه‌ها و تحلیل لغوی و عرفی الفاظ انتخابی سوره حشر می‌پردازیم.

■ تسبیح

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... (حشر / ۱)

○ ترجمه شماره ۱

تسبیح کرد مر خدای را آنچه در آسمان‌ها و زمین است...

○ ترجمه شماره ۲

خداوند را تسبیح گویند هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است...

○ ترجمه شماره ۳

هر چه در آسمان‌ها و زمین است، همه به تسبیح و ستایش خدای عالم ... مشغولند.

○ ترجمه شماره ۴

تسبیح گفت خدا را آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ...

○ ترجمه شماره ۵

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گویند...

○ ترجمه شماره ۶

آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح کردند...

○ ترجمه شماره ۷

هرچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوی خدایند.

■ واژه‌شناسی

در معجم مقاییس اللغة آمده است:

«مادۀ تسبیح دارای دو معنی اصلی است. نخستین معنی بر جنسی از عبادت دلالت دارد. بر این اساس به نمازهای نافله و غیر واجب، «سُبْحَة» می‌گویند.

کلمات «سبحان»، «سبوح» و «سُبْحَات»، از همین اصل گرفته شده است. دومین معنی، دلالت بر حرکت سریع در هوا یا روی آب دارد و لذا «سبح» و «سباحة» به معنای شناور روی آب است. برخی واژگان از این اصل گرفته شده‌اند، مانند: «سایح» به معنی نوعی اسب تیزرو که هنگام دویدن دو دست را به زیبایی و کشش تمام به سمت جلو حرکت می‌دهد و پیش می‌رود، گویی در هوا شنا می‌کند. در قرآن نیز آمده است: «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» (نازعات / ۳)<sup>۱</sup>

در تبیین مفهوم لغوی مادۀ تسبیح در مفردات راغب چنین می‌خوانیم:

«هر نوع حرکت سریع و شتابدار در آب و هوا را «سبح» گویند و به طور مجاز حرکت سیارات در فلک مخصوص را «سبح» گویند «كُلُّ فِی فَلَکٍ یَسْبِحُونَ» (انبیاء / ۳۳)، و نیز هرگونه حرکت سریع در انجام اعمال روزانۀ آدمی را «سبح» گویند، و در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ لَكَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (مزمل / ۷)<sup>۲</sup>.

این آیه دلالت بر آن دارد که سرعت عملی و انگیزه‌مندی آدمی در انجام امور و وظایف اجتماعی در روز بیشتر از شب است. راغب می‌افزاید:

«سرعت و شتاب آدمی در عبادت و پرستش خدا را «تسبیح» گویند اعم از آن که تسبیح او با ذکر و لفظ باشد یا به طور عملی صورت پذیرد، حتی سرعت آدمی در اتخاذ نیات و تصمیم‌های خیر و فی سبیل الله را نیز نوعی تسبیح نامند»<sup>۳</sup>.

ابن منظور نیز در این مورد آورده است:

«به اسب تیزرو، سایح و سبوح گویند، گویی با دستانش در هوا شنا می‌کند. سبحان، اسمی است که قائم‌مقام مصدر از مادۀ «سبح» است و «تسبیح» از مادۀ «سَبَّحَ» بوده و تنزیه و تبعید خداوند از هر

۱. معجم مقاییس اللغة، ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا همدانی (۳۹۵ق)، بیروت، دارالجمیل.  
۲. مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالقلم دمشق - الدار الشامیة بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.  
۳. همان.

نوع صفت سلبی و ناشایست را «تسبیح» می‌گویند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که اطلاق «سُبْحَه» و «سُبْحَات» به نمازهای مستحبی و نافله از این جهت باشد که بنده پرستشگر، سرعت و میل فراوانی به پرستش خداوند دارد و در این مسیر، به فرایض اکتفا نمی‌کند. از تحلیل لغوی که لغت شناسان مشهور عرب از واژه «تسبیح» و «سبیح» به عمل آورده‌اند نتیجه گرفته می‌شود که این کلمه هرگاه در ارتباط با خداوند مطرح شود دلالت بر نوعی پرستش و ستایشگری دارد که ستایشگر مرحله پرستش و ستایش واجب را پشت سر نهاده و با انگیزه‌مندی و سرعت و عشق و علاقه بیشتر به ستایش بیشتری می‌پردازد. از آن جا که هر عمل آسان و دوست داشتنی و شمع انگیز، به پرواز در هوا تشبیه می‌شود، بنده ستایشگر و به تعبیر عام، موجودات آسمانی و زمینی در عمل تسبیح و تنزیه الهی، دارای چنین احساسی می‌باشند.

#### ■ بررسی و داوری

در ترجمه‌های یاد شده، واژه «تسبیح» در آیه نخستین سوره حشر، همچون دیگر آیات، آن گونه که شایسته مفهوم لغوی آن است، ترجمه نشده است. شاید دلیل آن عدم ظرفیت کلمات فارسی در تحمل و پذیرش مفهوم گسترده و عمیق «تسبیح» باشد که مترجم را به گزینش تعبیراتی نارسا از قبیل: ستایش، عبادت و... واداشته است. برای ارائه ترجمه برتر ناگزیریم از مرحله ترجمه لفظی پا فراتر نهاده به قلمرو تفسیر «تسبیح» وارد گردیم، لذا ترجمه تفسیری پیشنهادی ما چنین است:

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خداوند را فرا پرستی می‌کنند...»

□

#### ■ عزیز

... وهو العزيز... (حشر / ۱)

○ ترجمه شماره ۱

... و اوست ارجمند ...

۱. لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.

○ ترجمه شماره ۲

... و اوست پیروزمند ...

○ ترجمه شماره ۳

... و او مقتدر است ...

○ ترجمه شماره ۴

... و اوست عزتمند ...

○ ترجمه شماره ۵

... و او پیروزمند است ...

○ ترجمه شماره ۶

... و او مقتدری شکست ناپذیر است.

○ ترجمه شماره ۷

... او توانمند ... است.

■ واژه‌شناسی

ابن فارس در تبیین معنی واژه «عزیز» چنین می‌گوید:

«حروف اصلی این کلمه (ع - ز - ز) است و دارای یک معنی اصلی است که دلالت بر شدت وقوع و قوت در غلبه و قهر دارد. هرگاه گفته شود: «عَزَّ عَلَيَّ امْرٌ»، یعنی او بر فلان کار غالب و پیروز شد؛ و نیز هرگاه گفته شود: «مَنْ عَزَّ بَزَّ» یعنی هر کس بر موضوع یا فردی غلبه پیدا کند، پیروز می‌شود. و معنی عبارت: «أُعِزُّتُ بِمَا أَصَابَ فَلَانًا» چنین است: مصیبتی که بر فلان کس وارد شد، بر من سخت و گران آمد. و اگر گفته شود: «هُوَ رَجُلٌ مِعْزَازٌ»، منظور فردی است که به بیماری سخت و بی‌علاج مبتلا شده باشد. و اگر شیطان بر عقل و روان آدمی غلبه پیدا کند و حرکات و گفتار او را در اختیار گیرد، با این عبارت توصیف می‌شود: «اسْتَعَزَّ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ».<sup>۱</sup>

راغب اصفهانی نیز معنی لغوی واژه «عزیز» را این گونه تحلیل می‌کند:

«عزت در انسان عبارت از حالت [و ملکه نفسانی] است که مانع مغلوب شدن او [در برابر وسوسه‌های شیطانی و نفسانی و نیز حملات دشمنان و رقیبان] است. چنین فردی را عزیز گویند زیرا همواره بر خصم غلبه می‌یابد و مقهور و شکست خورده نیست. عرب به زمین سخت و نفوذ ناپذیر، «ارض عزاز» گوید. هنگام شنیدن خبر و نیز مشاهده امری که تحمل آن سخت و مشکل است گفته می‌شود: «عَزَّ عَلَيَّ (بر من سخت آمد)، و نیز در آیه ۱۲۸ سوره توبه: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» همین معنی مستفاد است».<sup>۲</sup>

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۸.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ماده «عزَّ».

ابن منظور علاوه بر آنچه ابن فارس و راغب گفته‌اند می‌افزاید:

«عزیز به فردی گفته می‌شود که همواره از قهر و غلبه دیگران در امان است. مفهوم اصلی این ماده بر قوت و شدت و غلبه دلالت می‌کند و زمین سفت و سختی که آب را به خود جذب نمی‌کند و پس از بارندگی، استعداد سیل خیزی دارد «ارض عزیز» یا «ارض عزاز» گویند. «معز» از اسماء حسناى الهی است، یعنی غلبه و عزت را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد...»<sup>۱</sup>

از سه گفتار فوق چنین استنباط می‌شود که عزت در خصوص مواد و اشیاء، عبارت است از نوعی خاصیت و ویژگی فیزیکی که موجب سفت و سخت و نفوذ ناپذیر بودن آنهاست، به گونه‌ای که حتی در موارد خاص، نفوذ انوار و اشعه ریز و سریع در آن غیر ممکن خواهد بود، مانند سُرَب؛ و نیز عناصر و موادی که در ترکیبات شیمیایی یا حرکات فیزیکی، سخت و انعطاف ناپذیرند، مثل فولاد. و اما همین کلمه هرگاه در ارتباط با انسان به کار رود، عبارت است از حالت و ملکه نفسانی و یا شهرت اجتماعی که او را از هرگونه شکست، ذلت، ضعف، فرسایش، اتهام، بد نامی و تحلیل‌های مغرضین و اتهامات ناروا، به دور می‌دارد تا آنجا که همواره مردم از او به نیکی یاد می‌کنند و هیچ‌گاه در مظان ضعف و زبونی قرار نمی‌گیرد.

بنابراین تحلیل، اگر کلمه عزیز در وصف ذات کبریایی خداوند به کار رود، به عنوان یکی از اسماء اعظم الهی است که هم معنی وصفی دارد و هم فاعلی؛ بدین معنی که خداوند، موجودی عزیز، شکست ناپذیر، غالب و قاهر است و هیچ امر و سخنی بر اراده و کلام او غلبه نمی‌یابد، قدرت او فوق قدرت همگان است و در آفرینش هستی بی‌نیاز از کمک دیگران است و هرگز در ایجاد نظام هستی و نظم و سامان آن، در مانده و عاجز نیست، و نیز بخشی از این صفت را به هر کس از بندگان که اراده نماید عطا می‌کند. قدرت، علم و اراده او برتر از قدرت و علم و اراده دیگران (ماسوی الله) است و هیچ منشأ خلق و ایجاد و قدرتی با قدرت و اراده خداوند برابری نمی‌کند. تفاوت عزت خدایی با عزت غیر خدایی در آن است که شکست ناپذیری، ایستایی و صلابت و قهاریت خداوند، ذاتی و مستمر و جاودانه است اما عزت ماسوی الله، غیر ذاتی و غیر مستمر است و پس از گذران مرحله رشد، به ضعف و سستی خواهد گرایید؛ حتی عزت و استحکام کوه‌ها و صخره‌های بزرگ. و عزت در انبیا و اولیا و مؤمنان تا زمانی ماندگار است که مرتبط با عزت و اراده الهی باشد.

۱. لسان العرب، همان ماده.



### ■ بررسی و داوری

بررسی ترجمه‌هایی که از کلمه عزیز انجام شده، حکایت از آن دارد که ترجمه این کلمه در لسان مترجمان قرآن، عموماً پیروزمند، مقتدر، شکست‌ناپذیر است و بیشتر مترجمان نتوانسته‌اند معادل فارسی مناسبی برای کلمه عزیز بیابند. ترجمه عزیز به «ارجمند» صحیح نیست، زیرا «ارجمند» فقط نوعی محبوبیت اجتماعی را می‌رساند. کلمه «پیروزمند» نیز ترجمه مناسبی نیست، زیرا مفهوم نظامی و فیزیکی و رقابتی آن بر دیگر اجزای معانی کلمه غالب است، و در کلمه «عزّتمند» هم ترجمه‌ای صورت نگرفته و فقط با افزودن پسوند «مند» شکل مرکب و آمیخته‌ای از لفظ عربی و پسوند فارسی را به خود گرفته است، و کلمه مقتدر نیز ترجمه فارسی نیست. در واقع هریک از مترجمان، به گونه‌ای کلمه «عزیز» را وصف نموده‌اند و ترجمه و برگردان به زبان فارسی صورت نگرفته است.

به نظر می‌رسد معادل و ترجمه مناسبی از کلمه عزیز در زبان فارسی در دست نباشد. ناگزیریم با ترکیب چند لفظ، اجزای مفهومی این کلمه را به فارسی برگردانیم و به عنوان ترجمه و شرح الاسم آن بنویسیم. ترجمه پیشنهادی ما در این خصوص، «توانمند شکست‌ناپذیر» است و لذا معنی آیه چنین است: «... و او توانمند شکست‌ناپذیر است...».

□

### ■ حکیم

... وهو العزيز الحكيم (حشر ۱)

○ ترجمه شماره ۱

... و اوست درست کردار.

○ ترجمه شماره ۲

... و اوست حکیم.

○ ترجمه شماره ۳

... حکیم ...

○ ترجمه شماره ۴

... حکیم ...

○ ترجمه شماره ۵

... فرزانه است.

○ ترجمه شماره ۶

... و او ... فرزانه‌ای علی الاطلاق است.

○ ترجمه شماره ۷

... و او ... فرزانه است.

■ واژه‌شناسی

ابن فارس چنین تحلیلی از ماده «حکم» به عمل آورده است:

«ماده حَکَمَ، به معنی منع و اولین مشتق آن «حُكْمٌ» است که به معنای بازداشتن از ظلم است. به افسار حیوان از آن جهت «حَکَمَةُ» گفته‌اند که حیوان را از انحراف و رفتن به راه‌های فرعی و ناخواسته باز می‌دارد [و به راه مورد نظر هدایت می‌نماید]. به هر دانشی که آدمی را از جهل و انحراف باز دارد، «حکمت» گویند و اگر این کلمه به باب تفعیل رود، معنای ممانعت و بازدارندگی را افاده می‌کند، لذا عبارت: «حَکَمْتُ فَلَانًا تحکیمًا» زمانی گفته می‌شود که مانع تحقق اراده فردی گردیم.<sup>۱</sup>

راغب در مفردات این گونه توضیح می‌دهد:

«معنی اصلی ماده «حَکَمَ» بازداشتن کسی یا چیزی از امر و یا عملی است که به قصد ایجاد اصلاح و سازندگی باشد.»

بر اساس این نظریه، هر نوع ممانعت و بازدارندگی را «حَکَمَ» نمی‌گویند و این ماده بر آن اطلاق نمی‌شود، مگر بازدارندگی از عملی که انگیزه و مقصود غایی آن، اصلاح و هدایت باشد. بر این اساس عبارت:

«حکمت الدابة» یعنی چارپا را به وسیله لجام و افسار، از حرکت بازداشتیم و او را در مسیر صحیح و مورد نظر که به مقصد انجامد، قرار دادیم. و اگر گفته شود: «حکمت السفیه» یعنی فرد نادان و سفیه را از انحراف باز داشتیم [و راه درست و مطلوب را به او آموزش دادیم].»

از نگاه راغب، هر نوع علم و دانشی را «حکمت» نمی‌گویند، بلکه آن، دانشی است که مانع آدمی از جهل و رکود فکری بوده و ایصال به واقع را برای آدمی به ارمغان می‌آورد. البته بر اساس عقیده راغب باید توجه داشت که مفهوم حکمت و حکیم درباره انسان و خداوند تفاوت خاصی باهم دارند، و آن این که:

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱.

«اگر حکمت و حکیم در ارتباط با خداوند به کار رود، مقصود آن است که خداوند، علم به تمام اشیاء و امور هستی دارد و تمام اشیاء و موجودات را در عالی‌ترین حد احکام و سختی ایجاد نموده است».<sup>۱</sup>

به گونه‌ای که سستی و کژی و ناپایداری در نظم هستی راه ندارد. اما این کلمه در ارتباط با انسان این گونه تعریف شده است:

«علم و شناخت نسبت به موجودات و انجام کارهای خیر، و آیه: «ولقد آتینا لقمان الحكمة» (لقمان / ۱۲) به این مفهوم اشاره دارد؛ [یعنی علم و شناخت نسبت به اعمال و کردار خیر و نیكو و معروف را به لقمان دادیم.] و اگر همین کلمه در وصف قرآن به کار رود، مقصود کتابی است که مملو از حکمت است [و آیات آن در کمال نظم و اتقان و اعجاز و اعجاب است، و آیه‌ای از آن به سبب آیه دیگر نقض نمی‌شود]<sup>۲</sup> «الر تلك آیات الكتاب الحكيم» (یونس / ۱)».<sup>۳</sup>

نکته زیبایی که راغب به آن اشاره نموده، تبیین نسبت بین «حکم» و «حکمت» است. فرمان و تصمیم قاضی و حاکم را «حکم» گویند. حکم، اعم از حکمت است بدین معنی که هر حکمتی حکم است اما هر حکمی، حکمت نیست، و بین آن دو نسبت عموم و خصوص مطلق وجود دارد. صدور برخی احکام قضایی و فرمان‌های حکومتی در جوامع بشری، حتی در جوامع اسلامی که فاقد جمعیت و تأثیر خارجی است، این نظر راغب را تأیید می‌نماید. ابن منظور علاوه بر نقل و تحلیل لغت‌شناسانه عمیق خود در خصوص ماده «حکم» و «حکمت» اعتقاد دارد که خداوند تمام موجودات را در نهایت احکام و اتقان ایجاد نموده و به این اعتبار به خداوند، حکیم گفته می‌شود. او با نقل دیدگاهی از جوهری صاحب الصحاح می‌گوید: «مبنا و منشأ هر حکمی، حکمتی است که نتیجه علم و معرفت است». او در تحلیل وصف قرآن به حکیم، گفته است: به دو اعتبار به قرآن، حکم اطلاق شده است؛ اول آن که احکام و تعالیم و اوامر آن بر انسان‌ها حاکم است. دوم آن که آیات آن در نهایت اتقان و استحکام است و الفاظ و معانی و آیات آن از هرگونه اختلاف و اضطراب به دور است. او در این خصوص گفته است:

«... حکیم بر وزن فعل همان معنای محکم بر وزن مُفَعَّل را دارد. حاکم، حکیم و احکم الحاکمین هر سه از اسماء و صفات خداوند است و [بیان می‌دارد که] «حکم» متعلق به اوست. معنی هر سه یکی است.

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۸.

۲. مطالب داخل قلاب از نگارنده است.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۸.

وظیفه ما ایمان به تسمیه خداوند به این سه اسم است.»<sup>۱</sup>

## ■ بررسی و داوری

در ترجمه‌های ذکر شده از آیه نخست سوره حشر، مترجمان در ترجمه کلمه «حکیم» همان شیوه‌ای را دنبال نموده‌اند که در ترجمه کلمه «تسبیح» طی کردند؛ یعنی کلمه حکیم اصلاً مورد ترجمه واقع نشده و اگر هم شده مفهوم جامع و نافذ آن بیان نشده است. اغلب گفته‌اند: «اوست خداوند حکیم». در این خصوص داوری معنی ندارد، زیرا اصلاً ترجمه‌ای صورت نگرفته است. ترجمه‌های موجود چنین بودند: «فرزانه»، «درست کردار». این دو کلمه تا حدودی می‌تواند ترجمه کلمه «حکیم» باشد، اما دربردارنده تمام اجزای مفهومی آن نیست، بلکه بخشی از آن را بیان می‌کند. کلمه «درست کردار» ترجمه مناسبی برای کلمه «صالح» است که همان بخش دوم مفهوم حکیم می‌باشد، یعنی اصلاح و هدایت به درستی و راستی. و لذا بخش اول مفهوم حکمت و حکیم یعنی «ممانعت و بازدارندگی» که اتفاقاً بخش قابل توجه کلمه است در ترجمه‌ها دیده نمی‌شود. کلمه «فرزانه» نیز تنها به علم خداوند اشاره دارد، و عمل آگاهانه و بی‌نظیر خداوند را گواهی می‌دهد.

با این توضیح باید اعتراف نمود که تعیین یک کلمه به عنوان ترجمه «حکیم» امری ناممکن بوده است. ناگزیر باید یک عبارت مرکب تفسیری برای واژه «حکیم» جست و جو نمود. ترجمه تفسیری پیشنهادی ما برای این واژه چنین است: «بازدارنده از کژی و هدایتگر به راستی و صلابت». و ترجمه آیه چنین خواهد بود: «اوست توانمند شکست‌ناپذیر و بازدارنده از کژی و هدایتگر به راستی و صلابت».

## ■ حَشْر

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ... (حشر/ ۲)

○ ترجمه شماره ۱

اوست آن که بیرون کرده آنان را که کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان از برای نخست راندن...

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳۸ □ ترجمان وحی

○ ترجمه شماره ۲

اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند از خانه‌هایشان بیرون راند...

○ ترجمه شماره ۳

اوست خدایی که کافران اهل کتاب را (یهود بنی نضیر) برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرون کرد...

○ ترجمه شماره ۴

اوست آن که بیرون آورد آنان را که کفر ورزیدند از اهل کتاب از خانه‌های خویش در آغاز گرد آوردن...

○ ترجمه شماره ۵

اوست که کافران اهل کتاب (یهودیان بنی نضیر) را از خانه و کاشانه‌اشان در آغاز هنگام رهسپاری انبوه آواره کرد.

○ ترجمه شماره ۶

اوست کسی که برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را از دیارشان بیرون کرد...

○ ترجمه شماره ۷

اوست که کافر شدگان اهل کتاب را برای نخستین بر خورد از خانه‌هایشان راند...

#### ■ واژه‌شناسی

لغت نگاران در تحلیل وضع لغوی کلمه «حشر» سخنان جالب توجهی بیان داشته‌اند. ابن فارس در تحلیل این کلمه می‌گوید:

«حشر، یعنی راندن، برانگیختن، فرستادن. اهل لغت گویند: حشر یعنی جمع کردن چیزی توأم با راندن و به حرکت درآوردن آن، و به پیامبر اکرم (ص) نیز «حاشر» گویند، زیرا در روز قیامت، پیروان خویش را در نزد خود جمع می‌کند، و توجیه دوم آن که چون پیامبر اسلام، آخرین پیامبر است، مردم در زمان او محشور می‌شوند، و به این اعتبار به پیامبر، حاشر گفته می‌شود. موجوداتی چون پشه، مگس، کنه و غیره را از این جهت حشرات و حشره گویند که تعداد آنها بسیار فراوان است و مرتب در حال راندن و حرکت از سویی به سوی دیگر هستند.»<sup>۱</sup>

طبرسی در این خصوص گفته است:

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۶۶.

«جمع کردن و جمع شدن مردم از هر گوشه و کناری را حشر گویند و حاشر کسی است که با جمع کردن مردم در یک نقطه و مرکز، مالیات و خراج حکومتی را از آنها می‌ستاند»<sup>۱</sup>.

راغب اصفهانی در تحلیل کلمه «حشر» می‌گوید:

«بیرون نمودن گروه‌های مختلف مردمی از پناهگاه‌ها و آسایشگاه‌هایشان و ترغیب آنان به جنگ و حضور در معرکه نظامی و نظایر آن را حشر می‌گویند. مثلاً گفته می‌شود: «النساء لا يُحْشَرْنَ» یعنی «لایُحْرَجْنَ إِلَى الْعَزْوِ» زنان به جنگ فرستاده نمی‌شوند. کلمه حشر، جز در مورد گروه کثیر از جانداران به کار نمی‌رود... به قیامت نیز «یوم الحشر» گفته شده همان گونه که روز برانگیختن و روز منتشر شدن نیز اطلاق شده است، و نیز آیه کریمه می‌فرماید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (تکویر / ۵) «وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» (شعراء / ۳۶)، «وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يَوْعُونَ...» (نمل / ۱۷) و به کسی که گوش او به همه جا هست و همه خبرها را می‌شنود، رجُلٌ حَشْرٌ الْأَذْنِينَ گویند»<sup>۲</sup>.

ابن منظور نیز می‌گوید:

«حَشَرَ یعنی جمع نمود، مجتمع ساخت، در یک‌جا گرد آورد. به قیامت نیز «یوم الحشر» گویند. به میدان و معرکه نظامی «حشر» گویند، زیرا مردم هنگام جنگ، از نقاط مختلف شهر در میدان یا نقطه مشخصی از شهر گرد هم می‌آیند. معنی دیگر «حشر» جلای وطن نمودن است، و مراد بیرون شدن از شهر است. از هری می‌گوید: در زبان یمنی، بقایای علف‌ها و بیونجه‌زارها را پس از درو کردن «محشرة» می‌گویند، و مردم چارپایان خود را برای چرا به این محشره‌ها می‌فرستند»<sup>۳</sup>.

در تفسیر المیزان آمده است:

«بیرون کردن اجباری گروه‌های فراوان انسانی را حشر گویند...»<sup>۴</sup>

از مجموع تحلیل‌های لغت شناسان عرب، چنین برداشت می‌شود که معنی اصلی کلمه «حشر» رانده شدن و حرکت گروهی است که کمتر بر اساس اختیار و میل است، بلکه تأثیر عوامل خارجی و الزام از ناحیه غیر، موجب رانش و به حرکت در آمدن و بیرون رفتن جانوران و جانداران می‌گردد. در لسان العرب نیز اضافه شده هنگامی که خشکسالی و قحطی به شهری هجوم می‌آورد، سکنه آن شهر یا روستا، وادار به حرکت و کوچ ناخواسته و عمومی

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸)، دارالمعرفة، بیروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۳۸۵.  
۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۳۷.  
۳. لسان العرب، ج ۳، صص ۱۸۵-۱۸۶.  
۴. ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۹، ص ۴۱۳.

به نقاط دیگر و شهرهای دیگر می‌گردند.

پس سه بخش عمده در مفهوم لغوی کلمه حشر دیده می‌شود: «جماعت انسانی یا حیوانی» - «حرکت، رانش، کوچ و فرار» - «اجبار در حرکت و کوچ». اگر کلمه حشر با اضافه «یوم» یعنی به صورت «یوم الحشر» به کار رود، مراد از آن قیامت است. برخی مترجمان کلمه «حشر» را به برانگیختن برگردانده‌اند که به نظر می‌رسد آن را با مفهوم کلی «بعثت» خلط نموده‌اند.

### ■ بررسی و داوری

ترجمه‌های صورت پذیرفته از کلمه حشر در آیه دوم سوره حشر، همخوانی و همسویی لازم را ندارند. برخی مترجمان، عبارت «اول الحشر» را به نخستین بار ترجمه نموده‌اند (ترجمه‌های شماره: ۲-۳-۶) که به نظر می‌رسد اصلاً ترجمه‌ای از کلمه حشر صورت نگرفته است. در ترجمه شماره ۵، این کلمه به: «در آغاز هنگام رهسپاری انبوه» برگردانده شده و در ترجمه شماره ۴ به «آغاز گردآوردن» و در ترجمه شماره ۱، به «نخست راندن» یا به تعبیر نگارنده، راندن نخستین، ترجمه شده است. به نظر می‌رسد سه ترجمه (۱-۴-۵) نسبت به دیگر ترجمه‌ها مناسب‌تر باشد، و در ترجمه شماره ۷ همچون ترجمه‌های (۲-۳-۶) تعبیر نامناسبی را مشاهده می‌نماییم، زیرا «برخورد و رویارویی» برگردان مناسبی از کلمه حشر نیست و هیچ تناسبی با مفهوم اصلی این کلمه ندارد.

توجه به شأن نزول آیه مورد بحث راهگشای خوبی برای ما خواهد بود تا مفهوم بهتری از «حشر» را دریافت نماییم. این آیه در خصوص طایفه‌هایی از یهودیان پیمان شکن اطراف مدینه به ویژه طایفه «بنی نضیر» نازل شده است. آنان مدت‌ها در اطراف مدینه ساکن بودند و پس از انعقاد پیمان صلح و همکاری با مسلمانان بنا را بر ناسازگاری نهادند و سرانجام بر اثر نیرنگ منافقان، فریب خوردند و هنگام درگیری مسلمانان با یهودیان معاند، آنان قلعه‌ها و خانه‌های خود را رها نمودند و از مدینه گریختند. با توجه به شأن نزول آیه و وضع آن روز یهودیان فراری، دو ترجمه «نخست راندن» و «در هنگام رهسپاری انبوه» (ترجمه شماره ۱ و ۵) می‌تواند ترجمه مقبولی باشد. مع الوصف بهترین و مناسب‌ترین ترجمه پیشنهادی، ترکیبی آمیخته از هر دو است: «نخستین رانده شدن انبوه یهودیان». با این توضیح، ترجمه آیه چنین می‌شود:

تحقیقی در زمینه... □ ۴۱

«اوست که کافران اهل کتاب را در نخستین رانده شدن انبوه یهودیان، از خانه و کاشانه‌اشان آواره کرد...»

ترجیح تعبیر «رانده شدن» بر عبارت «رهسپار شدن» بدان دلیل است که در راندن و بیرون شدن یهودیان از مدینه نوعی اکراه و اجبار بوده است، در صورتی که تعبیر «رهسپار شدن»، هیچ دلالتی بر اکراه ندارد، همان گونه که نسبت به اختیاری بودن حرکت و رفتن نیز ساکت است.

□

### ■ حُصُون

... وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا... (حشر/۲)

○ ترجمه شماره ۱

... اهل کتاب گمان می‌برند آن‌که ایشان را بازدارنده‌ی ایشان است حصارهای ایشان از خداست...

○ ترجمه شماره ۲

... آنها نیز می‌پنداشتند، حصارهایشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد...

○ ترجمه شماره ۳

... و هرگز شما (مسلمین) گمان نمی‌کردید که آنها از دیوار خود بیرون روند و آنها هم حصارهای محکم خود را از خدا نگهدارنده خود می‌پنداشتند.

○ ترجمه شماره ۴

... و می‌پنداشتند که بازدارنده است آنان را دژهای ایشان از خدا...

○ ترجمه شماره ۵

... [و خودشان هم] گمان می‌کردند، که دژهایشان باز دارنده آنها در برابر امر و عقوبت الهی است...

○ ترجمه شماره ۶

... با این که شما احتمالش را هم نمی‌دادید و می‌پنداشتید دژهای محکمی که (یهودیان) دارند جلوگیری هر دشمن و مانع آن می‌شود که ...



○ ترجمه شماره ۷

... و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکم آنها از عذاب الهی مصونشان خواهد داشت ...

■ واژه‌شناسی

معنی اصلی ماده (ح ص ن) محافظت و نگهداری است و گاه به معنی دیواره حفاظ است. بانوی عقیف و با حیا و پاکدامن را «المرأة المتعففة الحاصنة» گویند، و هر چیزی که از دستبرد و تصرف ممنوع باشد، «مُحَصَّن» گویند؛ از این جهت برخی عرب‌ها این کلمه را بر قفل در صندوق یا خانه اطلاق نموده‌اند.<sup>۱</sup>

راغب اصفهانی در این باره می‌گوید: حصن به معنی حصار و دژ و دیوار نفوذ ناپذیری است که چیزی در آن نگهداری گردد. آیه «مانعتهم حصونهم من الله» (حشر / ۲) اشاره به آن دارد که یهودیان، با ساختن دژها و قلعه‌های محکم، گمان نمی‌کردند کسی متعرض آنان شود و آنان را وادار به اخراج نماید... در تعبیر فقهی به کسی که نگهدار نفس خویش است «مُحَصِّن» و به زنی که شوهرش نگهدار و حصن اوست، «مُحَصَّن» گویند.<sup>۲</sup>

در لسان العرب چنین آمده است:

«حَصَّنَ یعنی منع شد. حَصَّنَ المکان، در جایی گفته می‌شود که مکان محافظت می‌گردد و ورود به آن ممنوع است. «حصن» به جایی گفته شود که محفوظ و تحت نگهبانی است و جمع آن حصون است. به قصر، قلعه و قفل، «مُحَصَّن» گویند، و «امرأة حصان» به زن پاکدامن و عقیف گویند».<sup>۳</sup>

■ بررسی و داوری

از تحلیل فوق چنین نتیجه می‌گیریم که حصن به معنی جا و محل نفوذ ناپذیر است که ورود به آن توأم با زحمت و مشقت و به کاربردن نیروی قهری است. کاربرد این کلمه درباره مکان و محل، گویای نفوذ ناپذیری و در واقع مفهوم فیزیکی این ماده است و هرگاه درباره انسان به کار رود، مفهوم معنوی آن مقصود است. اطلاق این کلمه به دژها و قلعه‌های یهودیان حاکی از تدابیر ویژه و پیش بینی‌های آنان در ساخت محل امن در برابر مسلمانان است.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۶۹.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۳۹.

۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۸.

از بین ترجمه‌های پیش گفته، ترجمه‌های ۱-۲-۳، ترجمه‌های کامل و صحیحی نیستند، زیرا «حصار»، مفهوم «حصن» را نمی‌رساند، چون به هر مانع مشخص کننده‌ای در اطراف خانه یا زمین یا باغ، حصار گفته می‌شود اما به آن دژ، یا قلعه اطلاق نمی‌گردد. ترجمه‌های ۴-۵-۶-۷ که «حصون» را به دژ یا دژهای محکم ترجمه نموده‌اند، به واقع نزدیک‌ترند. اما برترین ترجمه از کلمه حصون همان: «دژهای محکم» است که در ترجمه‌های ۶-۷ مندرج است. با این توضیح ترجمه پیشنهادی ما از آیه دوم حشر چنین است: «یهودیان، خود گمان می‌کردند که دژهای محکم آنان، بازدارنده آنها در برابر عذاب و عقوبت الهی است...»

□

#### ■ فاعتبروا

... فاعتبروا یا اولی الابصار ... (حشر / ۲)

○ ترجمه شماره ۱

... پس عبرت بگیرید ای صاحبان دیده‌ها.

○ ترجمه شماره ۲

... پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.

○ ترجمه شماره ۳

... ای هوشیاران عالم، از این حادثه پند و عبرت بگیرید.

○ ترجمه شماره ۴

... پس عبرت بگیرید ای دارندگان خردها (یا دیدگان).

○ ترجمه شماره ۵

... پس ای دیده‌وران عبرت بگیرید.

○ ترجمه شماره ۶

... پس ای صاحبان بصیرت، عبرت بگیرید.

○ ترجمه شماره ۷

... پس ای صاحب نظران، عبرت بگیرید.

## ■ واژه‌شناسی

یکی از زیباترین و پر محتواترین واژگان قرآنی، واژه «عبرت» است. این ماده لغوی به‌رغم معنی و مفهوم گسترده‌ای که دارد، مع الوصف هیچ‌یک از مشتقات آن به فارسی برگردانده نشده است. این واژه در ادبیات عرب و نیز آیات قرآنی کاربردهای مختلف دارد. نزدیک‌ترین معادل آن در فارسی کلمه «پند» است، اما این کلمه هرگز شامل مفهوم عمیق و گسترده ماده عبرت نیست. ریشه «فاعتبروا»، «عَبَرَ» است که دلالت بر نفوذ و ورود در چیزی و گذشتن از آن دارد. به عنوان مثال، گذشتن از جوی آب را «عبرتُ النهر عبوراً»<sup>۱</sup> گویند. برخی از لغت‌نگاران مفهوم اصلی کلمه «عبرت» و «عبر» را گذشتن و تجاوز از حالی به حال دیگر و رفتن از آب به طریق شنا یا قایق یا هر واسطه دیگر می‌دانند و مشتقات این ماده را این‌گونه تعریف نموده‌اند:

— مَعْبَرٌ: قسمتی از جوی آب و رودخانه (یا هر محل مضطرب دیگر) که برای گذشتن از آن هموار شده است.

— عابِر: کسی که از راه و مسیری می‌گذرد، «وَلَا تُجْنَبُ إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ» (نساء / ۴۳).

— عبور: این کلمه در زبان عربی صرفاً به گذشتن از آب اطلاق می‌شود.

— عبارت: قسمتی از سخن و کلام که اگر در آن نفوذ نکنیم و از آن نگذریم، دستیابی به قسمت‌های دیگر کلام و مفهوم نهایی مقدور نیست.

— عُبْر، عُبْرٌ: کنار رود و جوی آب.

— عُبْرِيٌّ: علف‌هایی که کنار جوی و نهر آب می‌رویند.

— تعبیر: اختصاص به تفسیر خواب دارد، گویی شخص تعبیر کننده از ظاهر خواب می‌گذرد و به باطن آن می‌رسد. تعبیر، اخص از تأویل است.

— مُعْتَبَرٌ: موضوع و مفهومی که از ظاهر گذشته و به باطن عمیق و ارزشمند علمی خود رسیده باشد. مطلب معتبر یا فرد معتبر در این دو ترکیب وصفی، از علم ظاهری و سطحی گذشته و به علم باطنی و عمقی رسیده است.

— اعتبار، عبرت: مرتبه‌ای از شناخت که نتیجه عبور و گذشتن انسان از ظواهر اشیاء به بواطن آن حاصل می‌شود. اگر فرد عاقل به مقدمات موجود در هر قضیه‌ای بنگرد و در آن

۱. رک. معجم مقایس اللغة، ج ۴، صص ۲۰۷-۲۰۸.

ژرف اندیشی کرده و به سمت باطن حرکت نماید، به فهم و شناخت باطن امور پی می‌برد.<sup>۱</sup>  
ابن فارس در تحلیل کلمه «اعتبار» می‌افزاید:

«اعتبار برگرفته از «عبری النهر» است. عبرت از چیزی گرفتن یعنی نگاه به چیزی انداختن و از آنچه به دیده و فهم می‌رسد، پلی ساختن و به معنی و مقصد اصلی رسیدن است. وقتی گفته می‌شود: «فاعتبروا یا اولی الابصار» یعنی ای دیده‌وران و صاحبان بصیرت! به آنچه دیگران انجام داده‌اند و مستحق عذاب شده‌اند خوب بنگرید و راز آن را بیابید و از (ظاهر) آن بگذرید تا به حقیقتی برسید که شما را از عذاب الهی دور سازد.»<sup>۲</sup>

از آنچه توضیح داده شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود:

- ۱- عبرت، یک عمل فکری و قلبی است که گاه دارای یک مقدمه حسی است. انسان با گذشتن از مقدمات حسی یا عقلی به نتیجه‌ای منطقی و معقول می‌رسد.
- ۲- ابزار لازم در عبرت، قوای فکری، وجدان و قوای حسی است.
- ۳- در عبرت، از سطحی نگری و توقف در پوسته‌های ظاهری و اولیه قضایا خودداری می‌شود.
- ۴- قطعاً عبور از لایه‌های مختلف و پیچ در پیچ و موانع بازدارنده زمانی و مکانی و کلامی، کار آسانی نیست و همراه با مشقت است، که مجهز نمودن خود به ابزار و وسایل جنبی (فیزیکی، فکری و تعقلی) ضروری است.
- ۵- عبرت هنگامی حاصل می‌شود که تحول روحی در آدمی ایجاد گردد، و آن تحولی است نفسانی از کیف دانی به کیف عالی، و این تحول مقدمه عبرت است. لذا عبرت عملی است که نزد هر کس نشاید و حاصل نگردد، مگر آن که صاحب شناخت و بصیرت باشد. خداوند فرموده است: «فاعتبروا یا اولی الابصار»، و در آیات دیگر قرآن، مخاطبان عبرت این‌گونه معرفی شده‌اند:

«اولی الالباب - یوسف / ۱۱۱»؛ «مَن یخشی - نازعات / ۲۶»؛ قوم یسمعون - نحل / ۶۵»؛ «قوم یعقلون - نحل / ۶۷»؛ «قوم یتفکرون - نحل / ۶۹».

۱. رک. مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۴۳؛ لسان العرب، ج ۹، صص ۱۶-۱۷.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۱۰.

## ■ بررسی و داوری

هیچ یک از مترجمان، عبارت «فاعتبروا» را به فارسی برگردان ننموده‌اند بلکه همه آنان، عین نص عربی را به صورت «عبرت بگیرید» نقل کرده‌اند. برخی نیز کلمه پند را به عبرت افزوده و گفته‌اند: «پند و عبرت بگیرید». یعنی مترجمان، هنر خود را در ترجمه این کلمه اصیل و پر معنی به کار نگرفته‌اند. شاید هم اقتضایی جز این نداشته، زیرا کلمه «عبرت» و مشتقات آن، از کلمات و الفاظ رایج در زبان فارسی است و به این گمان آن را بی‌نیاز از ترجمه تشخیص داده‌اند. نکته مهمی که قابل طرح است این که مفهوم و معنای عمیقی که در عبارت فاعتبروا و ماده عبرت وجود دارد، خصوصاً در نزد دانشمندان علم لغت شناسی و عالمان به مفردات قرآنی، هرگز معهود ذهن فارسی زبانان نیست. تصور اینان از ماده «عبرت» چیزی بیشتر از «پند» نیست. نگارنده اگر مورد ملامت قرار نگیرد، اجازه می‌خواهد عبارت «موشکافی نتیجه بخش علمی» یا «گذر نتیجه بخش خردمندانه» را به عنوان معادل مرکب فارسی برای واژه «عبرت» و «فاعتبروا» پیشنهاد دهد. در این صورت ترجمه پیشنهادی آیه چنین خواهد بود:

«... پس ای دیده‌وران، موشکافی نتیجه بخش علمی نمایید.»

«... پس ای دیده‌وران، گذر نتیجه بخش خردمندانه نمایید.»

□

## ■ شاقوا

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ... (حشر / ۴)

○ ترجمه شماره ۱

آن به سبب این است که ایشان مخالفت کردند با خدا و رسول او ...

○ ترجمه شماره ۲

و این به کیفر آن بود که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزیده ...

○ ترجمه شماره ۳

این بود که آنان با خدا و رسول، سخت دشمنی کردند ...

○ ترجمه شماره ۴

این بدان است که ستیزه کردند ...

○ ترجمه شماره ۵

این از آن است که با [امر] خداوند و پیامبرش، مخالفت کردند...

○ ترجمه شماره ۶

... با خدا و رسولش، دشمنی کردند...

○ ترجمه شماره ۷

... مخالفت کردند...

■ واژه‌شناسی

ماده «شَقَّ - يَشُقُّ» در اصل دلالت لغوی اشاره به ایجاد رخنه و شکاف در چیزی دارد. هرگاه گفته شود: «شَقَقْتُ الشَّيْءَ» مقصود ایجاد شکاف، سوراخ و رخنه در چیزی است. لذا به تکه جدا شده «شَقَّة» گویند. و اگر این رخنه و شکاف در گروه‌های انسانی رخ دهد و پیمان و اتحاد آنان سُست گردد و از یکدیگر جدا شوند، گویند بین آنان «شقاق» ایجاد شده که نتیجه «شقاق» جدایی، پراکندگی، اختلاف نظر، مخالفت و عناد نسبت به یکدیگر است. برخی از مشتقات این ماده عبارتند از:

— شِقَاق: رخنه و شکافی که در جمع یک گروه از انسان‌های هم پیمان رخ دهد.

— مَشَقَّة: امر شدید و طاقت فرسایی که تحمل آن مشکل باشد، گویی از شدت فشار آدمی را دو نیمه می‌کند.

— شَقِيق: برادر، و شقیقه: خواهر، به جهت شباهت خُلُقِی و خَلْقِی، گویی از ابتدا یک نفر بوده‌اند و سپس از هم جدا شده‌اند.

— شَقَشَقَه: آه و ناله یکباره و ناگهانی شتر که در گلوی او می‌پیچد و صدایی به گوش می‌رسد. وجه توصیف آن را باید در قطع صدا جست و جو نمود. این تعبیر جز نزد عرب آن هم فقط در ارتباط با شتر نزد کسی یا جایی کاربرد ندارد.

— شَقَّ: دشواری و شکستگی روحی و جسمی: «لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»

نحل / ۷.

— شُقَّة: نصف و نیمه هر قطعه از پارچه را گویند.

— شُقُوق: ترک و چاک روی دست و پای آدمی را شق و جمع آن را شُقُوق گویند.

— شُقَاق: دردی است در چارپایان که سُم و میچ آنها آسیب می‌بیند و درد فراوان دارد.

— شَقَّ: منفجر شدن، مثلاً گفته می‌شود: «فَلَانٌ شَقَّ مِنَ الْغَضَبِ». انفجار درونی ناشی از غضب.

### ■ بررسی و داوری

از مجموع بیانات دانشمندان علم لغت و قرآن شناسان متقدم<sup>۱</sup> چنین نتیجه می‌گیریم که ماده «شقاق» و «شاقوا» و مشتقات آن دلالت بر ایجاد رخنه و شکاف و جدایی ناخواسته و نامطلوب در یک ماده یا موضوع یا موجود متحد می‌نماید به گونه‌ای که رضایت‌مند نیست، مثل: انشقاق جامعه، انشقاق دل‌ها، انشقاق نظرات. کلمه «شاقوا» فعل ماضی از «مشاقه» و «یُشاق» دارای چنین مفهومی است. هر نوع شکاف در رأی و نظر و اصرار و لجاجت بر عقیده باطل را که در مقابل عقیده صائب و منطقی باشد مشاقه گویند، زیرا گروه باطل و خود رأی با این عمل نامعقول و غیر منطقی موجب شکست آراء و رخنه در وحدت و سرانجام اختلاف و چند دستگی می‌گردد.

مترجمان قرآن، اغلب کلمه «شاقوا» و «یُشاق» را به دشمنی و ستیزه ترجمه نموده‌اند. در آیه مورد نظر مقصود انشقاقی است که در یهودیان پیدا شد و آنان با روش‌های فریبنده قصد ایجاد رخنه و شکاف در صفوف مؤمنین نمودند و تلاش کردند تا از این طریق چند صباحی دیگر برتری کاذب برای خود ایجاد نمایند. ترجمه‌های صورت گرفته فقط به نتیجه «شقاق» که اختلاف و دشمنی است اشاره دارد و لذا این کلمه نیز مانند دیگر مفردات قرآنی توسط مترجمان دچار مُثله و انشقاق معنوی شده است. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین ترجمه از کلمه «مشاقه» عبارت از: «ستیزه‌جویی و پراکندگی نظر» باشد. در این صورت ترجمه آیه چنین خواهد بود: «این بدان جهت است که آنان در برابر خدا و پیامبرش ستیزه‌جویی کردند و دچار پراکندگی در رأی شدند...».



۱. رک. معجم مقایس اللغة، ج ۳، صص ۱۷۰-۱۷۲؛ مفردات الفاظ القرآن، صص ۴۵۹-۴۶۰؛ لسان العرب، ج ۷، صص ۱۶۴-۱۶۸.